

من نمی‌دانستم کودکی - درونش چقدر اهل  
شِلتاق و صفاست. اولین بار که اسمش  
را شنیده بودم، بچه‌های اصفهان گفته  
بودند «(یه بچه‌پرو به میدون اوآمده که تو  
اولین بازی‌اش تو تیمِ تام، هنگام ورود  
به میدون، در حالی‌که سقز می‌جویید و  
سروسینه رو جلو داده بود، اعتمادبه‌نفسی  
در حد لئو یاشین داشت.» منظورشان از  
واژه‌ی بچه‌پرو البته منفی نبود، بلکه در  
یک تعریف و توصیف صمیمی و خودمانی،  
راحتی و جگرداری او را می‌رساند. آن روزها گلر  
محبوبم در فوتبال اصفهان، علیرضا ریاضات  
بود. بچه بسیار محجوبی که احمدرضا رفته  
بود جایش را بگیرد و شنیدم که حتا از واکس  
زدن کفش فوتبال او هم خجالت نکشیده  
بود. یکهو در همان وانفسا بود که نام  
احمدرضا در سراسر ایران طنین انداخت و من  
-غیر از عشاق نوجوانش- پیرزن‌هایی را دیدم  
که علنا قربان-صدقه‌اش می‌رفتند و هرجای  
خیابان گیر می‌آوردند می‌پریدند بغلش کنند  
و مارس-مارس بیوسند و آبله‌بویش کنند.

